



The Art of Thinking Clearly

هنر شفاف اندیشیدن

رولف دوبلی

www.kotab.ir

مترجم:

فاطمه عابدی

این کتاب ترجمه‌ای است از:

The Art of Thinking Clearly

Rolf Dobelli

Harper Paperbacks; Reprint edition (May 6, 2014)

ISBN-10 : 0062219693

ISBN-13 : 978-0062219695

چاپ اول ۱۴۰۰



Qalampub.ir

Info@QalamPub.ir

تلفن تماس: ۰۹۱۵۸۸۵۸۲۹۸-۰۹۳۵۳۴۶۳۹۱۴

هنر شفاف اندیشیدن

تألیف: رولف دوبلی

مترجم: فاطمه عابدی

ویراستار: سمانه دلاوری

طراحی و صفحه آرایی: حمید رضازاده (تیم طراحی ایرانیان)

ناشر: انتشارات ذر قلم

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۶۳۷۲-۶۱-۹

چاپ: شهر چاپ خراسان

نوبت چاپ: اول

تاریخ چاپ: ۱۴۰۰

تیراژ: ۳۰۰۰

قیمت: ۹۹۰۰۰ تومان

فهرست

- ۱- پیشگفتار..... ۹
- ۲- چرا باید به قبرستان‌ها سر بزنید؟..... ۲
- ۳- چرا ابرها را به اشکال مختلف می‌بینید؟..... ۴
- ۴- اگر پنجاه میلیون نفر حرف ابلهانه‌ای می‌زنند، آن حرف همچنان ابلهانه است..... ۶
- ۵- چرا باید گذشته را فراموش کرد؟..... ۸
- ۶- نوشیدنی رایگان قبول نکنید..... ۱۰
- ۷- نسبت به «موارد استثنا» هوشیار باشید..... ۱۲
- ۸- آدم‌های خوب و دوست داشتنی خود را بکشید..... ۱۴
- ۹- در مقابل اقتدار تسلیم نگردید..... ۱۶
- ۱۰- دوستان سوپر مدل خود را در خانه رها بگذارید..... ۱۸
- ۱۱- چرا یک نقشه‌ی غلط را به بدون نقشه زندگی کردن ترجیح می‌دهیم؟..... ۲۰
- ۱۲- چرا «نابرده رنج گنج میسر نمی‌شود» بایست هشداری برای شما باشد؟..... ۲۲
- ۱۳- حتی داستان‌های واقعی هم دروغ‌های شاخ‌دار هستند..... ۲۴
- ۱۴- چرا باید دفتر خاطرات داشته باشید؟..... ۲۶
- ۱۵- چرا پیوسته دانش و توانایی‌های خودتان را سطح بالا می‌گیرید؟..... ۲۸
- ۱۶- گویندگان خبر را جدی نگیرید..... ۳۰
- ۱۷- کمتر از آنچه فکر می‌کنید، روی مسائل مختلف کنترل دارید..... ۳۲
- ۱۸- هرگز دستمزد وکیل‌تان را ساعتی پرداخت نکنید..... ۳۴
- ۱۹- تاثیر شک برانگیز پزشکان، مشاوران و روان‌تحلیل‌گران..... ۳۶
- ۲۰- هیچ وقت تصمیمی را با توجه به نتیجه‌اش قضاوت نکنید..... ۳۸
- ۲۱- کمتر بیشتر است..... ۴۰
- ۲۲- تو مرا را دوست داری، واقعا مرا دوست داری..... ۴۲

- ۲۳- بیش از اندازه به چیزی وابسته مشو ۵۸
- ۲۴- گریزناپذیری رویدادهای محال ۶۰
- ۲۵- فاجعه‌ی هم‌رنگی با جماعت ۶۲
- ۲۶- چرا این قدر سریع سراغ بازهای میلیاردری می‌روی؟ ۶۴
- ۲۷- چرا آخرین کوکی جعبه، دهان را آب می‌اندازد؟ ۶۷
- ۲۸- وقتی صدای پای حیوان می‌شنوید، منتظر گورخر نباشید ۶۹
- ۲۹- چرا «نیروی متعادل‌کننده‌ی جهان» تا این اندازه چرند است؟ ۷۱
- ۳۰- چرا گردونه‌ی شانس باعث سرگیجه‌مان می‌شود ۷۳
- ۳۱- چطور مردم را از شر میلیون‌ها پولشان خلاص کنیم؟ ۷۵
- ۳۲- چرا بدیها برجسته‌تر از خوبی‌ها به نظر می‌آید؟ ۷۷
- ۳۳- چرا گروه‌ها تنبل هستند؟ ۷۹
- ۳۴- حیران از یک صفحه کاغذ ۸۱
- ۳۵- شور و شوق خویش را مدیریت کنید ۸۳
- ۳۶- هرگز از یک نویسنده نپرسید که رمانش، شرح حال زندگی خودش است یا نه ۸۵
- ۳۷- چرا نباید لک لک را باور داشته باشید ۸۸
- ۳۸- انسان‌ها در اوج زیباتر جلوه می‌کنند ۹۰
- ۳۹- تریک! شما رولت روسی را بُردید ۹۳
- ۴۰- پیشگویان دروغ‌گو ۹۵
- ۴۱- فریبکاری موارد خاص ۹۸
- ۴۲- چگونه گفتن مهم است؛ خیلی اهمیتی ندارد چه می‌گویید ۱۰۰
- ۴۳- چرا تماشا کردن و منتظر ماندن چیزی شبیه شکنجه است ۱۰۲
- ۴۴- چرا شما یا راه حل مشکل هستید یا خود مشکل؟ ۱۰۴
- ۴۵- من مقصر نبودم ۱۰۶
- ۴۶- مراقب باشید چه آرزویی می‌کنید ۱۰۸
- ۴۷- از موجودیت خویش حیرت‌زده مشو ۱۱۰
- ۴۸- چرا تجربه می‌تواند بر قضاوت شما آسیب برساند ۱۱۲

- ۴۹- وقتی همه چیز از همان اول خوب شروع شده باشد، نگران باش ۱۱۴
- ۵۰- دروغ‌های کوچک و شیرین ۱۱۶
- ۵۱- طوری زندگی کنید؛ گویی روز آخر زندگی‌تان است، اما فقط یکشنبه‌ها ۱۱۸
- ۵۲- هر استدلال غیر قابل توجیه ۱۲۰
- ۵۳- تصمیم بهتر تصمیم کمتر ۱۲۲
- ۵۴- آیا پولیور هیتلر را می‌پوشید؟ ۱۲۴
- ۵۵- چرا چیزی به عنوان «جنگ متوسط» وجود ندارد ۱۲۶
- ۵۶- پاداش‌ها به چه شکل انگیزه را نابود می‌کنند ۱۲۹
- ۵۷- اگر حرفی برای گفتن ندارید، سکوت بهترین انتخاب است ۱۳۱
- ۵۸- چگونه متوسط ضریب هوشی در ایالت را بالا ببریم ۱۳۳
- ۵۹- اگر دشمن دارید، اطلاعات در اختیار او قرار دهید ۱۳۵
- ۶۰- چه رنج خوبی ۱۳۷
- ۶۱- چرا مسائل کوچک تا این حد بزرگ جلوه می‌کنند؟ ۱۳۹
- ۶۲- محتاطانه‌تر رفتار کنید ۱۴۱
- ۶۳- سرعت گیر روبه روی شماست! ۱۴۳
- ۶۴- چطور چهره‌ی واقعی یک شاید را بشناسیم ۱۴۵
- ۶۵- داوطلبانه کار کردن مختص پرندگان است ۱۴۷
- ۶۶- چرا برده‌ی احساساتان هستید؟ ۱۴۹
- ۶۷- برای خودت سنت شکن باشید ۱۵۱
- ۶۸- چرا باید کشتی‌های خود را به آتش کشید؟ ۱۵۳
- ۶۹- به تازه‌ترین‌ها توجهی نشان مده ۱۵۶
- ۷۰- چرا تبلیغات تا این اندازه اثرگذارند؟ ۱۵۸
- ۷۱- چرا بیشتر از دو گزینه پیش رو داریم؟ ۱۶۰
- ۷۲- چرا همیشه تازه‌کارها را مورد هدف قرار می‌دهیم ۱۶۲
- ۷۳- چرا دریافت‌های نخستین همواره اغواکننده هستند؟ ۱۶۴
- ۷۴- چرا نمی‌توانید با محصولات خانگی رقابت کنید ۱۶۶

پیشگفتار

در پائیز سال ۲۰۰۴، یک غول رسانه‌ای در اروپا، مرا به مونیخ دعوت کرد تا در آنچه «تبادل غیررسمی افکار» خوانده می‌شد، شرکت کنم. هرگز خود را دانشمند متفکر نمی‌دانم. من در رشته‌ی اقتصاد تحصیل کرده بودم که مرا در مسیری معکوس قرار می‌داد، اما دو رمان ادبی نوشته بودم و فکر کردم که همین امر، چنین دعوتی را باعث شده است. نسیم نیکولاس طالب، طرف دیگر میز نشسته بود. در آن زمان، او تاجری ناشناخته در وال استریت بود که از قضا شیفته‌ی فلسفه نیز بود. من به عنوان یکی از چهره‌های روشنفکر بزرگ انگلستان و اسکاتلند، به ویژه در فلسفه‌ی دیوید هیوم به او معرفی شدم. قطعه‌ی من با شخص دیگری اشتباه گرفته شده بودم. حیرت زده بودم. با این وجود، لبخند زدم؛ لبخندی آمیخته با تردید که اتفاقا باعث شد آن‌ها به این باور برسند که سکوت، مهر تأییدی است بر توانایی‌ام در علم فلسفه. لحظاتی بعد، طالب یک صندلی خالی را عقب کشید و با دست اشاره کرد بنشینم. بعد از بحثی نه چندان ژرف درخصوص هیوم، بحث به سمت وال استریت رفت. ما از اشتباهات سیستماتیک مدیر عاملان و روسای بخش‌های تجاری در تصمیم‌گیری‌هایشان حیرت‌زده می‌شدیم. ما همچنین درباره‌ی این حقیقت صحبت کردیم که حوادث غیرمنتظره، با بررسی گذشته، امکان‌شان بسیار بیشتر به نظر می‌رسد. همچنین درخصوص این موضوع که چرا سرمایه‌گذاران نمی‌توانند از سهامشان جدا شوند. وقتی قیمت سهامشان از قیمت اولیه هم کاهش پیدا می‌کند، با هم بحث کردیم. پس از آن ملاقات، طالب چند صفحه از دست‌نوشته‌هایش را برایم فرستاد که برایم بسیار ارزشمند بودند و من نظر خود را راجع به آن‌ها دادم؛ البته با چاشنی نقد. تمام این‌ها مقدمه‌ای شد برای کتاب *پرفروش بین المللی* او با عنوان «قوی سیاه». این کتاب، نسیم طالب را به جمع اندیشمندان متفکر فرستاد. در این بین، من نیز تشویق شدم و به تدریج شروع کردم به خواندن کتاب‌ها و مقالاتی که دانشمندان علوم شناختی و اجتماعی راجع به موضوعات گوناگونی همچون اکتشاف‌ها و گرایش‌ها نوشته بودند. من تماس‌های ایمیلی بسیاری را با پژوهشگران متعددی برقرار نمودم و آزمایشگاه‌هایشان را ملاقات کردم. تا سال ۲۰۰۹، فهمیدم که در کنار حرفه‌ام به عنوان یک نویسنده، دانشجوی روان‌شناسی اجتماعی و شناختی نیز شده‌ام.

مشکل در شفاف فکر کردن (آنچه روانشناسان «خطای شناختی» می‌نامند) یک انحراف سیستماتیک از منطق (انحراف از افکار و رفتار مناسب و منطقی است. منظور من از واژه‌ی «سیستماتیک» این است که این خطاها گاهی درباره‌ی قضاوت نیست، بلکه اشتباهات و موانع شایع بر سر راه تفکر منطقی ماست که باعث لغزشمان می‌شود و در واقع، تکرار الگوها از طریق

نسل ها و اعصار مختلف است. برای مثال، تخمین زدن بیش از حد اطلاعاتمان، خیلی شایع تر از تخمین زدن کمتر از حد آن هاست. به همین صورت، خطر از دست دادن چیزی، خیلی بیشتر ما را تا خطر به دست آوردن یک چیز مشابه می آزارد.

همواره در حضور دیگران، معمولاً رفتار خود را با رفتار آن ها سازگار می کنیم. نه بالعکس آن. داستان ها باعث می شوند ما از توزیع های آماری پشت آن ها چشم پوشی کنیم و نه برعکس آن، خطاهای ما همیشه از الگوهای مشابهی پیروی می کنند و همچون لباس های کثیفی که نیاز به شستن دارند، در یک گوشه ای جمع می شوند، در حالی که گوشه های دیگر نسبتاً تمیز می مانند (مثلاً آن ها در گوشه ای اعتماد بیش از حد جمع می شوند، نه در گوشه ای اعتماد کمتر از حد). برای خودداری از تلف کردن ثروتی که از مسیر نوشتن آثار ادبی کسب کرده بودم، فهرستی از این اشتباهات شایع شناختی را تهیه کردم که با یادداشت ها و نوشته های شخصی ام کامل شد. من اصلاً هدفی برای انتشار این مطالب نداشتم. این فهرست از همان ابتدا برای استفاده ی شخصی خودم طراحی شده بود. برخی از این اشتباهات فکری برای قرن ها شناخته شده بود و برخی دیگر هم در چند سال اخیر روشن شده بود. برخی از آن ها با دو یا سه عنوان خوانده می شدند. نام هایی را انتخاب کردم که برای مردم آشناتر بودند. به سرعت پی بردم این مجموعه از تله ها نه تنها برای تصمیم گیری در حوزه ی سرمایه گذاری، بلکه برای تصمیم گیری در حوزه ی مسائل فردی و بحث اشتغال نیز به کار می روند. وقتی فهرست را آماده کردم، ذهنم آرام تر شده بود. به تدریج شروع کردم به شناخت خطاهای خود و قبل از آنکه با آسیبی جدی مواجه شوم، توانستم اوضاع را تغییر بدهم. برای نخستین بار در زندگی ام، توانستم بفهمم دیگران چه زمانی گرفتار این خطاها می شوند. حالا مسلح به فهرست خویش بودم، می توانستم در برابر فشار آن ها تاب بیاورم و شاید حتی در معاملاتم، بهتر عمل کنم. حالا من طبقه بندی ها، عبارات و توضیحاتی را در اختیار داشتم که با آن ها می توانستم فکر غلط بی منطق بودن را از خویش دور کنم. از روزه های پرواز بنجامین فرانکلین با کایت، طوفان و رعدوبرق کمتر، کم قدرت تر یا کم صдатر نشده است، بلکه دیگر زیاد نگران کننده نیست. این درست همان حسی است که من از بی منطقی خود دارم. به تدریج دوستانم هم از وجود این نوشته ها آگاه شدند و ابراز علاقه مندی نمودند و نهایتاً به نگارش ستون هایی در روزنامه های آلمان، هلند و سوئیس، سخنرانی های متعددی عمدتاً برای پزشکان، سرمایه گذاران، اعضای هیئت مدیره ها، مدیران عامل و کارمندان دولت و در نهایت، نوشته شدن این کتاب شد. لطفاً هنگام خواندن این کتاب، سه نکته را به خاطر بسپارید: اول اینکه فهرست خطاهای موجود در این کتاب به هیچ وجه کامل نیستند. بی تردید، چیزهای جدیدتری در آینده کشف خواهد شد. دوم اینکه اکثر این خطاها با یکدیگر در ارتباط هستند

و این جای هیچ تعجیبی باقی نمی‌گذارد. علاوه از این، تمام بخش‌های مغز با هم در ارتباط هستند. انعکاس‌های عصبی از ناحیه‌ای به ناحیه‌ی دیگر می‌روند؛ هیچ ناحیه‌ای جداگانه عمل نمی‌کند. سوم اینکه به یاد داشته باشید که من اساساً رمان نویس و کارآفرین هستم، نه دانشمند علوم اجتماعی. آزمایشگاهی ندارم که بتوانم راجع به خطاهای شناختی در آن آزمایش انجام دهم و گروهی از محققان هم کارمند من نیستند تا آن‌ها را مجبور کنم خطاهای رفتاری را کشف کنند.

در نوشتن این کتاب، خود را مترجمی می‌دانم که وظیفه‌اش تحلیل و ترکیب اطلاعاتی است که خواننده و آموخته و حالا به زبانی شیوا می‌نویسد تا برای سایرین نیز قابل درک باشد. سپاس بیکران من نیز نثار پژوهشگرانی می‌گردد که در دهه‌های اخیر، از این خطاهای شناختی و رفتاری پرده برداشته‌اند. موفقیت این کتاب هدیه‌ای باشد به پژوهش‌های آن‌ها. من از اعماق وجود مدیونشان هستم.

این کتاب «چگونه انجام دهیم» نیست. شما «هفت گام برای یک زندگی بدون لغزش و خطا» را در آن پیدا نخواهید کرد. خطاهای شناختی چنان در وجود ما ریشه دوانده که نمی‌توانیم به طور صد در صدی از شر آن‌ها خلاص شویم. برطرف کردن آن‌ها نیازمند نیروی اراده‌ای مافوق بشر است، اما این هم هدف اصلی ما نیست. البته تمام خطاهای شناختی ایجاد مشکل نمی‌کنند و حتی وجود برخی از آن‌ها برای یک زندگی موفق ضروری است. اگرچه این کتاب ممکن است کلید خوشبختی را در اختیار شما قرار ندهد، اما قادر است چون سپری در برابر تمام ناراحتی‌های خود خواسته از شما محافظت کند.

خواسته‌ی ساده‌ای دارم و آن این است که اگر بتوانیم بزرگترین اشتباهات فکری را شناسایی کنیم و در زندگی شخصی، در عرصه‌ی کاری یا در دولت‌هایمان از آن‌ها پرهیز کنیم، احتمالاً شاهد جهشی در موفقیت‌های خود خواهیم بود. نیازی به ترفندها و ایده‌های جدید، ابزارهای غیرضروری و فعالیت‌های پیچیده نخواهد بود؛ تمام آنچه نیاز داریم، این است که از عقلانیت در تمام جنبه‌ها بهره ببریم.